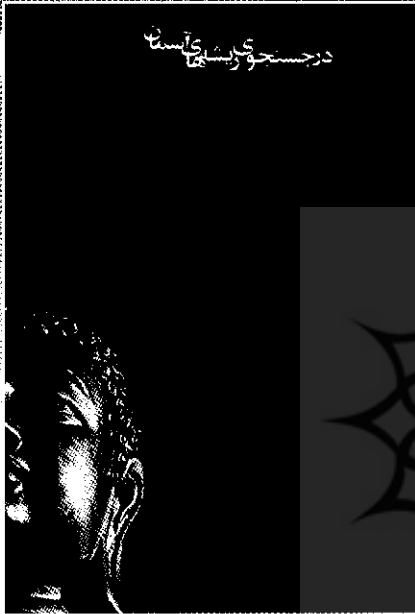


معرفی و نقد کتاب

در جستجوی ریشه‌های آسمان



بودا در جست و جوی ریشه‌های آسمان

○ مهدی رضایی

○ بودا؛ در جست و جوی ریشه‌های آسمان

○ ترجمه و تألیف: امیرحسین رنجبر

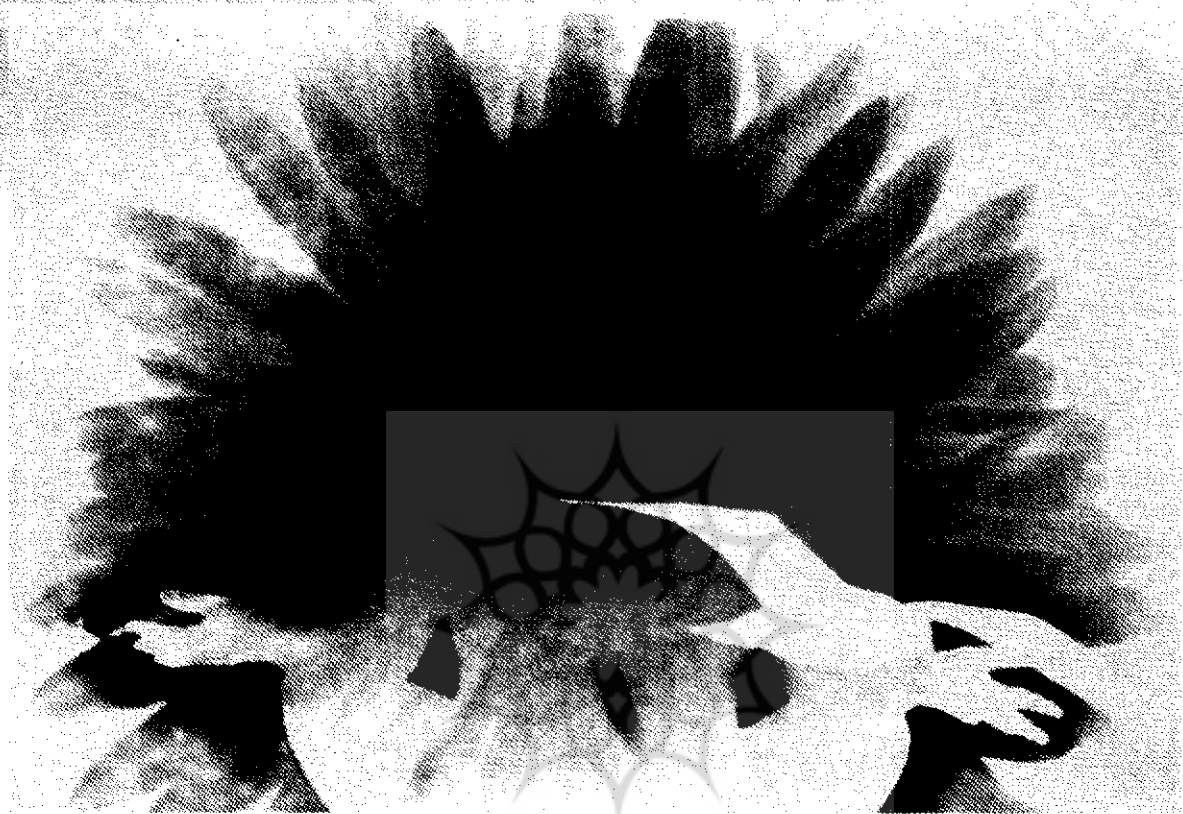
○ انتشارات مروارید، ۱۳۸۱

کهن دارند، زیرا در این مکاتب پاسخ‌های خویش را دربارهٔ مسائل ازلی و ابدی به صورت نیمه‌واقعی و نیمه خیالی دریافت می‌کنند. بیشتر انسان‌ها وعدهٔ جهان دیگر را بر واقعیت مهیب رویارویی با زندگی پرفراز و نشیب و پذیرش مرگ به عنوان پایانی ناگزیر، ترجیح می‌دهند. شاید به همین سبب است که در انسان‌های سرخورده از مسائل و مصائب زندگی، رغبت بیشتری به دین‌مداری دیده می‌شود.

پذیرش مرگ به عنوان پایانی قطعی برای زندگی و نیستی مطلق، مسئله‌ای است که همیشه اوقات خوش بشر را مشوش کرده است. از همان دوردست‌های تاریخ یا حتی فراتر از آن در روزگار اساطیری، انسان به دنبال یافتن راه گریز از این پایان دردآور بوده است. شاید قبل از این که انسان به جهان دیگری در ورای تاریکی مخوف مرگ معتقد شود، به دنبال جاودانگی بوده است؛ آن هم جاودانگی در این جهان. نمونه‌ای بر این ادعا حماسهٔ «گیل گمش» است. این حماسه که جزوی از الواح هفت‌گانهٔ یافته شده از بابل است قدمتی فراتر از سه هزار سال دارد. در این

شاید کمتر کسی را بتوان یافت که به مطالعه و آگاهی از باورها و اعتقادات دیگران تمایل نداشته باشد. آن چه که در مکاتب کهن و آیین‌ها یافت می‌شود پاسخ‌هایی (هرچند غیرعقلانی و صرفاً از روی تخیل) به پرسش‌های اساسی و کلیدی انسان است که همیشه اذهان و اندیشه‌های متفکران را به خود معطوف داشته است. موضوعاتی همانند وجود یا عدم آغاز و انجام برای جهان، وضع انسان پس از مرگ، ماهیت آسمان و عالم علوی، چگونگی آفرینش جهان و انسان و صدها موضوع دیگر.

مکاتب فلسفی و جامعه‌شناسی مدرن هرچند در بیشتر ابعاد زندگی انسان حرف‌هایی برای گفتن دارند، چون در برابر پاسخ‌های ماورایی انسان سکوت اختیار می‌کنند چندان با اقبال عامه رو به رو نمی‌شوند و بیشتر مردم سعی در پیروی از مکاتب



داستان نمایی از باورهای بسیار ساده و ابتدایی مردمان آن روزگار مشاهده می‌شود. انسان بابلی آن روزگار، جایگاه انسان را پس از مرگ در زیر خاک و گور می‌داند و هیچ چیز فراتر از این برایش متصور نیست. همین ترس و وحشت است که قهرمان داستان، گیل‌گمش، را به انفعال وامی‌دارد. او این اطلاعات را از طریق دوستش، انکیدو که به تازگی مرده است و روح او را احضار کرده به دست می‌آورد: «راهی که آن را بازگشتی نیست. خانه‌ای که ساکنان آن مردگان‌اند. آن‌جا که خوراک آنان غبار و گل قوت آنان است. جایی که مقیم آن را تاریکی است و نوری نیست... آن‌جا که در و کلون در غبار نشسته است»^۱.

پس از این، قهرمان داستان درصدد یافتن راهی برای گریز از مرگ است. او به دنبال جاودانگی می‌رود، به دنبال بی‌مرگی؛ آن هم در این جهان، زیرا برای او در ورای مرگ غیر از ظلمت و خاک وجودی نیست.

این‌گونه فرار از مرگ را در بین تمامی ادیان و آیین‌های گذشته می‌توان دید. اما با رشد اندیشه بشری و این که انسان بارها به تجربه دریافته بود که فرار از مرگ و جاودانگی در این

جهان غیرممکن است به دنبال آزمودن راه‌های دیگری برآمد که مهم‌ترین دستاورد انسان از این رهگذر، باور به جهانی دیگر ماورای مرگ است که طرفداران آن اکثریت مطلق را در جهان به خود اختصاص داده‌اند.

تلاش و کوششی که بودا زندگی خود را وقف آن کرد نیز در واقع برای یافتن راه گریز از مرگ بود. اگر بگوییم که بن‌مایه و محرک اصلی شکل‌گیری تمامی ادیان و آیین‌های کهن، یافتن راهی برای فرار از مرگ و توجیه آن بوده است به گزاف نرفته‌ایم. بودا در آن سوی هندوستان، آن‌گونه که از اسطوره‌های این کیش برمی‌آید، با دیدن یک مرگ متحول شد و این صحنه، چنان تأثیری در او همانند گیل‌گمش نهاد که تمام هستی را برایش رنج و عذاب کرد. او نیز همانند گیل‌گمش آرام نگرفت و برای یافتن جاودانگی به سفر بر روی کره خاکی پرداخت. اما برخلاف گیل‌گمش که مرگ را پذیرفت، او با مرگ مبارزه کرد و با اندیشه ژرف خود راه سومی (به غیر از جاودانگی و جهان پس از مرگ) در توجیه مرگ یافت و با این یافته، آئینی بنیان نهاد که بعد از دو هزار و پانصد سال بخش عظیمی از آسیا را به تصرف خویش

زندگی او را تا «روشن شدن» دنبال می‌کند. آن گاه با رعایت سیر تاریخی به تعالیم و آموزه‌های اصیل بودایی می‌پردازد و روایت‌های مختلف آیین بودا را در برابر خواننده می‌گذارد. در فصل‌های بخش بعد، موضوعاتی مطرح می‌شود که از نظر بعضی از بوداشناسان یا ارزش نقد و بررسی نداشته یا به گفته آنان در آثار مختلفی که در این باب نوشته‌اند، به اندازه کافی، یعنی به اندازه‌ای که ارزش داشته، بدان‌ها پرداخته‌اند. سرانجام به بخش ضمایم کتاب می‌رسیم که دو فصل را شامل می‌شود: بررسی آیین بودا از منظری فلسفی؛ و نقد و نظاره این آیین از زاویه دینی.^۵

کتاب در ۲۱۷ صفحه تنظیم شده که شامل یک پیشگفتار و پنج بخش و دو ضمیمه است. نویسنده در پیشگفتار هفت صفحه‌ای خود به لزوم انجام و تألیف این کتاب، شیوه تحقیق و تشکر و قدردانی از همکاران خویش می‌پردازد. وی در آغاز هر بحث تصاویری از تندیس‌های بودا و سخنانی از او را قید کرده است که خالی از فایده نیست.

بخش یکم به سه مبحث می‌پردازد: تولد و زندگی؛ چهار حقیقت مقدس؛ و بوداشناسی: تحلیلی از شخصیت بودا و تعالیم او. بودا گوتاما در سده ششم پیش از میلاد در نزدیکی مرز فعلی نپال و هندوستان به دنیا آمد. گوتاما ظاهراً نامی است که طایفه‌های کهن، ریشه‌دار و متعلق به طبقات بالای اجتماع از اسامی کهن ودایی گرفته بودند و به صورت نام خانوادگی به کار می‌بردند. بودا در طایفه شاکیاها به دنیا آمد و به سبب نشان‌های خاص مردان بزرگ که در او دیده بودند از همان آغاز تولد او را «شاکيامونی» یعنی «حکیم طایفه شاکیا» نامیدند. پرواضح است که این سخن خالی از افسانه نیست. همان‌گونه که همیشه بر گرد افراد مهم هاله‌ای از این‌گونه افسانه‌ها شکل می‌گیرد. او را در طول زندگی (و شاید بعد از وفاتش) به القاب دیگر نیز نامیده‌اند مانند بودا (آن که به واقعیت بیدار شده است)؛ سیدارتا (آن که به هدف نهایی رسیده است)؛ تاناگاتا (آن که بدان ساحل پیوسته است).

به نظر بوداییان، بودا یک نام خاص نیست بلکه عنوانی است که به افرادی که به بیداری یا روشنی رسیده باشند اطلاق می‌شود. آنها معتقدند که جهان هیچ‌گاه از بودا خالی نیست حتی در هر دوره بزرگ از عمر جهان (کالی یوگا) بودایی ظهور می‌کند. درباره تولد بودا نیز افسانه‌های زیادی روایت شده است. یکی از آنها می‌گوید: مادرش که ملکه شاکیا بود، هنگام تولد او دست راستش را به سوی شاخه درختی دراز کرد. درخت خم شد و شاخه خود را در دست ملکه جای داد (همانند داستان زاینده شدن عیسی از مریم که نخل خشک، رطب تازه آورد) و ملکه به راحتی و بدون درد، فرزند خود را از پهلوی خود به دنیا آورد (مانند به دنیا آمدن رستم که از پهلوی رودابه به جهان آمد). این افسانه صرفاً به

دراورد.

واقعیتی که بودا به آن دست یافته بود «نیروانا» بود. نیروانا یعنی خاموشی، خاموشی نهایی و مطلق؛ یعنی از چرخه زایش دوباره آزاد شدن؛ یعنی جستن از دام‌هایی مانند آرزو، کینه و فریب و شعله سرکش دل‌بستگی را تا سرحد خاموشی پایین کشیدن و به طور کامل از ریج وارستن.^۶ این خاموشی و آرامش که بودا آن را نیروانا می‌نامید و در این جهان به دنبال آن بود همان تعبیر فروید از مرگ است. نظر فروید درباره مرگ بر اصل ثبات استوار است؛ مبنی بر این که در هر موجود زنده، گرایش بازگشت به اصل خود وجود دارد و این اصل، سکون و آرامشی است که از قدیم در جهان غیرآلی حکمفرما بوده است. به نظر او، افراد هر نوع از موجودات زنده، تابع اصل سکون و آرامش‌اند و خواه و ناخواه به اصل خود بازمی‌گردند. آدمی نیز ناگاهانه به مرگ تمایل دارد و به همین انگیزه است که به وجود خود زیان می‌رساند. به گفته فروید هدف هر زندگی مرگ است.^۷

این نظر که مرگ، بازگشت به آرامش است در اندیشه‌های ابوالعالم‌عری، شاعر و حکیم مسلمان قرن چهارم هجری، نیز دیده می‌شود که در بیتی می‌گوید:

ضجعة الموت رقصه یستریح

الجسم فیها، و العیش مثل السهاد^۸

«خوابگاه مرگ آرامشی است که جسم در آن به سکون می‌رسد در حالی که زندگی همانند بیداری است.»

پس یکی از راه‌های توجیه فنا، باور به آرامش و سکون چه در این جهان و چه در جهان دیگر است که به طور قطع می‌توان بودا را نخستین واضع این نظریه دانست. بودا بدون اعتقاد به جهان پس از مرگ (به مفهوم امروزی و متداول آن) فلسفه‌ای را بنیان نهاد که پایه‌های آن بر انسان و اندیشه‌ها و ایده‌های او گذاشته شده است، زیرا فقط با بعد درونی و قوه اندیشه انسان سر و کار دارد.

در دهه‌های اخیر، کتب و مقالات فراوانی برای شناساندن باورها و اعتقادات اسطوره‌ای و دینی ملت‌های مختلف در اختیار خوانندگان فارسی‌زبان قرار گرفته است و بنا به دلایلی که بیان آنها از حوصله این بحث خارج است شمار این کتب و تحقیقات در ایران رو به افزایش نهاده است. بودا، در جست‌وجوی ریشه‌های آسمان یکی از این تلاش‌های تحقیقی جدید است که به کوشش امیرحسین رنجبر در سال ۱۳۸۱ توسط انتشارات مروارید به چاپ رسیده است. این کتاب که تلفیقی از ترجمه و تألیف است، مجموعه‌ای در راه شناساندن بودا و آیین اوست.

آقای رنجبر با استفاده از منابع خارجی (برای فهرست آنها نک: ص ۱۲) و تحقیقات خویش اثری فراهم آورده که به گفته خود او از تولد بودا، داستان‌ها و افسانه‌های مربوط به آن و تحقیق و بررسی شخصیت تاریخی بودا آغاز می‌شود و به آرامی تحولات



بخش دوم شامل بحث‌هایی مانند منابع و مأخذ بودایی، روایات و شاخه‌ها و عین و ذهن در تفکر بوداست که قسمت اخیر بیشتر به جهان‌بینی و فلسفه بودیسم می‌پردازد. متون مقدس بودایی به دو بخش عمده به نام‌های «دارما» و «وینایا» تقسیم می‌شوند. «وینایا» مجموعه تعالیم و دستوراتی است که با نظم و انضباط رهبانی سر و کار دارد. حال آن که «دارما» به اصول اعتقادی آیین بودا مربوط می‌شود. آیین بودا به دو نظام یا مذهب عمده به نام‌های «هینایانا» و «ماهایانا» تقسیم می‌شود. در هینایانا اعتقاد بر این است که مخاطبان تعالیم بودا افراد ویژه یا به قولی نخبگان‌اند. اما ماهایانا تعالیم بودا را برای همه انسان‌ها می‌داند. به اعتقاد بودا، نمودهای موجود در جهان، جز ظاهر و تحقیق ظاهری چیز دیگری نیست و اگر بخواهیم به درون آنها راه یابیم تنها با حقیقتی به نام «بوکی» یا «تهی بود» مواجه می‌شویم (ص ۷۹). این مطلب دقیقاً در برابر عرفان اسلامی قرار می‌گیرد که حقیقت و کنه هر چیز را خدا و پدیده‌های طبیعت را جلوه‌های توحید می‌داند.

نویسنده در بخش سوم، فرقه‌های سه‌گانه آیین بودا یعنی هینایانا و ماهایانا و تانتر را بررسی می‌کند. به عقیده بودا، هستی سراسر رنج است؛ رنجی عالمگیر و جهان‌شمول. بودا بر آن است که رنج نخستین حقیقت مقدسی است که هر موجود انسانی،

منظور بیان پاکی و برتر بودن مادر و فرزند ساخته شده است. نویسنده در قسمت دیگری از این بخش به وضع زمانه بودا و زمینه‌های فرهنگی آن می‌پردازد که با وجود تلاش‌های مترجم از جهت اطلاعات و نتیجه‌گیری‌ها چندان غنی نیست و همان مفاهیم کلی را که در هر کتاب دیگری ذکر می‌شود بیان کرده است. در قسمت آخر این بخش تحت عنوان «در جست‌وجوی حقیقت» بقیه زندگی بودا، از زمانی که از خانه دور می‌شود و به واقعیت و سپس به روشنایی یا نیروانا می‌رسد بیان شده است. بودا پس از ترک خانه به خدمت استادان بزرگ زمان خویش (که همان برهمنان بودند) رسید ولی پس از مدت کوتاهی تعالیم آنها را قشری و بدون محتوا یافت و به ریاضت روی آورد. پس از شش سال ریاضت‌های سخت جسمانی، از این طریق نیز دست کشید و به جنگل رفت و در زیر درختی به جهت مشرق نشست. شب هنگام فروغی بی‌پایان سرتاسر وجودش را فراگرفت و به کنه اسرار جهان پی برد.

اگر این داستان واقعی داشته باشد، راز این حادثه در کجاست؟ رو به مشرق نشستن و نظاره‌گر طلوع خورشید بودن و روز را با سرچشمه روشنایی آغاز کردن آیا می‌تواند نشانی از مهرپرستی در خود داشته باشد؟ پاسخ به این سؤال چندان آسان نیست، زیرا مهرپرستی نیز در همان دوران در ایران قدیم که از ماوراءالنهر تا بین‌النهرین گسترش داشت به عنوان مذهبی از کیش کهن آریایی مقبول افراد بیشمار بود و بی‌تردید بودا نیز به دلیل آریایی بودن و نزدیکی با این آیین از رواج و تعالیم آن بی‌خبر نبوده است. آیا می‌توان بودیسم را با توجه به آیین‌های رازآلود مهرپرستان، نوعی مهرپرستی ذهنی به حساب آورد؟ به هر حال تحقیق در این امر خالی از لطف نخواهد بود.

چهار حقیقت مقدس در آیین بودا عبارت‌اند از: حقیقت رنج؛ حقیقت خاستگاه رنج که در درون ماست و از تشنه بودن یا تشنه نبودن ما سرچشمه می‌گیرد؛ حقیقت رهایی از رنج و حقیقت راه رهایی از رنج.

بودا در کیهان‌شناسی خویش وامدار اندیشه‌ها و تعالیم آیین هندوست که درباره جهان ادواری به نام یوگا و کالی یوگا (یوگای بزرگ) معتقد بودند که هر دوره با قیامتی به پایان می‌رسد. بودا که در سرزمین هندو و در بین مردمی هندو رشد کرده بود، نمی‌توانست از تعالیم آنها دوری گزیند و یکباره همه چیز را نو کند و تمام سنت‌های قدیم را درهم بریزد. به همین دلیل باورهای گذشتگان را پذیرفت و آیین خویش را بر شالوده دینت هندی بنا کرد. در قسمت دیگری از این بحث به تحلیل شخصیت بودا پرداخته شده که ویژگی‌های خاص «جسم شکوهمند» بودا را بیان کرده و این که چرا از بودا مجسمه‌های عظیم‌الجثه‌ای برپا می‌سازند.

این است که بودا در هشتاد سالگی چشم از جهان فروبست. در نهایت نویسنده دو ضمیمه بر کتاب افزوده است که بحث‌هایی درباره معنویت شرقی و فقدان این موهبت در غرب، بیان برخی از تهذیب‌های خاص بوداییان و فردیت و معنای آن در آیین بوداست. در ضمیمه دوم سعی شده است که بودیسم با یکی از مکاتب فلسفی غربی تطبیق داده شود. نویسنده از میان این مکاتب، مکتب «پراگماتیسم دیالکتیکی» را برای این برابری مناسب دیده است؛ هرچند یادآور شده است که هیچ‌کدام از مفاهیم بودایی معادلی در فلسفه، به مفهومی که غربی‌ها با آن آشنا هستند، ندارد.

بودا در جست‌وجوی ریشه‌های آسمان تلفیقی از تألیف و ترجمه است، اما حدود هر کدام مشخص نشده است و همین امر مشکلاتی را برای خواننده به وجود می‌آورد. برای مثال در ضمیمه که به احتمال زیاد باید افزوده‌های مترجم و حاصل تحقیقات او باشد به این جمله دور از انتظار برمی‌خوریم که «به شکل اصطلاحی که ما غربی‌ها...». همچنین در ترجمه، هماهنگی اصطلاحات رعایت نشده است. مترجم کتاب را از منابع متفاوتی ترجمه و تهیه کرده و برخی از اصطلاحات و عناوین را هم که در اصل به صورت‌های مختلف بوده به صورت متفاوت ترجمه کرده است. برای مثال در صفحه ۱۶۱، بند آخر دو گروه پیروان بودا را رهروان و بوداییان معمولی نامیده است، در حالی که در صفحه ۱۳۵ آنها را به دو گروه بوداییان متدین و راهبان تقسیم می‌کند. به علاوه در ترجمه برخی از جملات، ساختارهای زبان فارسی رعایت نشده است.

فارغ از این اشکالات که در برابر زحمت مترجم وزنی ندارد، بودا؛ در جست‌وجوی ریشه‌های آسمان، کتابی مفید است و دریچه‌ای نو پیش روی علاقه‌مندان به حوزه الهیات و اسطوره‌شناسی می‌گشاید و مطالب جدید و ارزنده‌ای را به بهترین صورت و مختصرترین شیوه به خوانندگان ارائه می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. گری، جان، شناخت اساطیر خاور نزدیک (بین‌النهرین) ترجمه باجلان فرخی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۸، ص ۵۵.
۲. رنجبر، امیرحسین. بودا در جست‌وجوی ریشه‌های آسمان، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹.
۳. سیاسی، علی‌اکبر. نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۷.
۴. افرام‌الستانی، فؤاد، مجانی‌الادب‌الحديثة، جلد ۳، قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۹، ص ۳۰۲.
۵. به نقل از پیشگفتار.

دانسته یا ندانسته، با آن درگیر است؛ تولد رنج است؛ پیری رنج است، اندوه و پریشانی رنج است. پیروان بودا رنج را به سه دسته تقسیم می‌کنند: رنج برخاسته از درد؛ رنج برخاسته از تغییر و ضرورت؛ و رنج برخاسته از سنکاره. در برابر این رنج‌ها به پنج دلبستگی قائل بودند: دلبستگی به کالبد؛ دلبستگی به احساس؛ دلبستگی به ادراک؛ دلبستگی به حالات جان؛ دلبستگی به دانستگی. در پاسخ به این که چرا این پنج دلبستگی رنج‌آورند، نویسنده دو دلیل ذکر می‌کند: وجود آنها به نموده‌های آشکاری مانند تولد، بیماری، دوست داشتن و مانند آن وابسته است که خود عین رنج و الم‌اند؛ و تمامی این نموده‌ها، اموری متحقق اما ناپایدارند. تائترا که مذهب عرفانی آیین بودا به حساب می‌آید از قرن دوم میلادی ظهور یافت.

از اعتقادات بودیسم اعتقاد به سامسارا یا تولدهای مکرر است. به این معنا که شخص پیوسته در چرخه هستی به صور گوناگون متولد می‌شود و در هر دوره، حیات او ناشی و معلول عملکرد وی در زندگی پیشین اوست. بودا بهترین وجه زندگی را رسیدن به نیروانا و نجات از چرخه هستی می‌دانست و تمام تعالیم او در جهت تحقق این هدف طراحی شده است.

نویسنده بخش چهارم از کتاب خویش را به «رهبانیت در آیین بودا»، «الوهیت در آیین بودا» و «آیین بودا در نزد مردم» اختصاص داده است. پیروان آیین بودا به دو گروه مردم عادی یا مؤمنان و راهبان یا خاصان تقسیم می‌شوند که گروه اخیر سمت و حکم روحانیون بودایی را دارند.

نویسنده، فقر، بی‌زنی و بی‌آزاری را سه رکن مهم رهبانیت در آیین بودا می‌داند. راهبان می‌باید در انزوا و به دور از مردم در جنگل و فضاهای باز و فاقد سقف یا زیر درخت زندگی کنند و خورد و خوراک خویش را از راه درپوزگی به دست آورند. درپوزگی شیوه‌ای از زندگی رهبانی بود و رفع تمام نیازها و حوایج اولیه به آن بستگی داشت. شاید اگر بخواهیم این شیوه درپوزگی راهبان بودایی را با صوفیان مسلمان مقایسه کنیم با انتقاد رو به رو شویم، اما نزدیکی نواحی شرقی اسلام با مناطق بودانشین به ما جرأت می‌دهد که به این دو فرهنگ همسایه توجه کنیم. به ویژه با در نظر گرفتن اینکه صوفیان با سؤال و گدایی سعی در شکست نفس و تهذیب داشتند.

نویسنده در بخش پنجم کتاب در مبحث «آموزگار یا پیامبر» بیان می‌کند که بودا هیچ‌گاه ادعا نکرد که از طرف وجودی برتر موظف به راهنمایی مردم است و هرگز خود را از حد یک آموزگار راستی بالاتر نبرد. قضیه مرگ بودا و روایات مختلف آن نیز در همین بخش بررسی می‌شود. نویسنده از بین افسانه‌های مختلفی که در این زمینه وجود دارد چهار داستان را بنا به دلایلی که خود ذکر می‌کند، برمی‌گزیند. آنچه که از همه این روایت‌ها برمی‌آید